



۱۶۴

## اساطير و افسانه های ایرانیان ارمنی

<http://www.arir.org/>



## اساطير

### مقدمه

ارمنستان باستان که بخش شمالی آسیای مقدم یا آسیای غربی را شامل می‌شد، با توجه به موقعیت خاص جغرافیایی خود کشوری ترانزیتی به حساب می‌آمد. بدین ترتیب ارمنستان مکانی بود که ساکنین حوضه بین‌النهرین، آسیای صغیر و قفقاز می‌توانستند با هم رابطه برقرار کنند. کاروانهای تجاری از ارمنستان می‌گذشت و یکی از راههای یورش نظامی و لشگرکشی جهانگیران باستان بود. بنابراین بی‌تردید جهان‌بینی و تفکرات ملل مختلف مردم ارمنستان را تحت تأثیر قرار می‌داد. از سوی دیگر کشورگشایان نیز باورها و اعتقادات خود را با توسل به زور و فشار در میان مردم کشورهای تسخیر شده، رواج می‌دادند و ایزدان



اساطيري مورد پرستش خود را به شخصيت‌هاي قابل پرستش براي سايرين مبدل مي ساختند. اين روند در ميان طبقه حاکم و اشراف متداولتر بود. از اين رو در ارمنستان نمايندگان ايزدستان اساطيري جنوب‌غربي يعني آشوري- بابلي، غربي يعني آسيائي صغير و خت‌ها، و نيز در جنوب‌شرقي يعني ايزدستان باستاني ايراني به عايرت گرفته شده است. پس در واقع باورهاي اساطيري و ايزدستان اساطيري ارمني تلفيقي از عناصر ديني و ايزدستان اساطيري غير ارمني و باورهاي ديني بوميان مي‌باشد. اصولاً ايزدستان اساطير ارمني بر پايه اصل خانواده و رابطه خویشاوندی پایه‌ريزي شده و همين امر آنرا از ايزدستان اساطير ايران باستان متمايز مي‌سازد. پدر خانواده آرامزد بود که سه دختر بنام‌هاي آناهيد، آستفيک و نانه و يك پسر بنام ميهر (ميهر) داشت. در برخي منابع ارمني واهانگن را نيز پسر آرامزد مي دانند.

در دوران هلنيستي بعضي از ايزدان و ايزدبانوان يوناني هم به جمع ايزدان ارمني پيوستند، بطوريکه آنان را يا با ايزدان و ايزدبانوان ارمني همسان ساختند و يا تندیس ايزدان و ايزدبانوان يوناني مانند آرتيميس، آخوديت، آتاپالاس- هواکلس را در کنار تندیس ايزدان و ايزدبانوان ارمني برپا داشتند و بطور مستقل ايشان را پرستيدند. در ايزدستان اساطير ارمني ازدواج، مرگ و پديده تضاد ميان ايزدان و ضد ايزدان وجود ندارد و به ايزدان خير و ايزدان شر تقسيم نمي‌شوند. هرچند در باورهاي ابتدائي مردم ارمني اعتقاد به ديوها و ارواح پليد وجود داشت.

## آرامزد

در ميان خدايان اساطيري ارمني آرامزد جاينگاه نخست را به خود اختصاص داده و ايزد عمده محسوب مي شود. اين خدای اساطيري ارمني شباهت هاي بسياري به ژئوس يوناني ، ژويتر رومي ، ايندره هندي و تشابه اسمي با اهورامزدا ايرني دارد. در باورهاي ارمني هاي باستان آرامزد پدر خدايان و ايزد بانوان و داناترين دانايان به شمار مي رفت . آرامزد خالق ساير ايزدان و ايزدبانوان و پديد آورنده و حامي ارمنستان تلقي مي شد. او به زمين فرواني و حاصلخيزي ارزاني مي داشت و وفور نعمات از او بودو صفاتي مانند بزرگ و شجاع از جمله القاب وي بود. در ارمنستان باستان پرستشگاه ها و قربانگاه هاي بسياري براي آرامزد برپاشده بود. از پرستشگاه هاي اصلي وي قلعه آني در داراناقی هايک عليا بود. قلعه آني گورستان شاهان اشکاني ارمني ( آرشاگوني ) نيز بوده است. ديگر پرستشگاه مهم آرامزد بر فراز کوه پاقاتو يا پاشات درواسپوراکان بوده و در اين پرستشگاه او و ايزدبانو آستفيک يکجا مورد پرستش قرار مي گرفتند.

آرامزد داراي يك فرزند ذکور به نام ميهر و سه دختر به نام هاي آستفيک ، آناهيد و نانه بود در برخي از منابع ارمني واهانگن را نيز فرزند وي مي دانند. درباره اينکه آرامزد داراي همسر بوده است يا نه ، ميان پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد. برخي بر اين اعتقادند که او همسري اختيار نکرده ولي سايرين ابراز مي دارند که ايزدبانو آناهيد همسر او بوده است. مراسم آرامزد در اوایل ناواسارد برگزار مي شد.

## تير

تيردرايزدستان اساطيري ارمني منشي آرامزد و در عين حال آموزش دهنده دانش و هنر سخنوري بود و با متيس، ايزد خرد يونايان و چيستا، ايزد حکمت آئين مزدا تشابهات بسياري داشت. واژه تير به قدرت، استحکام و شجاعت اطلاق ميشد. بنا بر اين در باورهاي عامه مردم او ايزد هوشياري و دانايي و حامي علم و هنر بود. تير منشي ايزدستان محسوب مي‌شد و بين ايزدان و کاهنان رابطه برقرار مي‌کرد. محبوبيت اين ايزد نزد ارمنيان باستان بحدي بود که يکي از ماه‌هاي سال را از نام تير، تره (Tre) خوانده مي‌شد که از لحاظ زماني منطبق با ماه آوريل بود.

در زبان ارمني در زمانهاي قديم دانشمندان را تيراتسو مي‌خواندند که از واژه تير اطلاق مي شد. تير از ايزدان محبوب بود و در نقاط مختلف ارمنستان براي وي پرستشگاه‌هايي بنا شده بود.



## مهر

نام میهر (مهر)، ایزد آتش و خورشید، برای اولین بار در کتاب «تاریخ ارمنستان» اثر مشهور «آگاتانگوس» مورخ ارمني قرن پنجم میلادی آمده است. او چنین نوشته «گریگور لوساویریچ» به دهکده باگایاریچ می‌رود و پرستشگاه میهر فرزند آرامازد را تخریب و گنجینه آنرا میان مستمندان تقسیم می‌کند و در این محل یک کلیسا بنا می‌کند. میهر از ایزدان محبوب ارمنیان باستان بوده و میهر پرستی در هایک علیا در شمال‌غربی ارمنستان، واسپوراکان، تارون، ساسون، سیونیک و آغوانک بود و حتی «گارنی» که از آثار باستانی ارمنستان بشمار می‌رود، از جمله پرستشگاههای میهر بوده است. مهر از محبوبیت خاصی برخوردار بوده بطوریکه جشن مهر در روز چهاردهم ماه مهگان ارمني مصادف با ماه فوریه، با شکوه فراوان برگزار می‌شد و حتی یکی از ماههای ارمني نیز میهر خوانده می‌شد. در زبان ارمني به پرستگاه «مهیان» گفته می‌شود که از واژه میهر یا مهر مشتق شده که این مسئله نشانگر احترامی است که ارمنیان برای این ایزد قائل بوده‌اند.

## آناهید

آناهید، دختر آرامازد بزرگ، محبوب‌ترین ایزد بانوی ارمني بود که در اقصی نقاط ارمنستان مورد پرستش قرار می‌گرفت. او زندگی بخش، مادر خردها، خیرخواه انبای بشر و نیرومند بود و برخی او را همان ایشتر ایزد بانوی آشوری- بابلی می‌دانند. در قرون میانی مردم بر این باور بودند که کشور ارمنستان توسط این ایزدبانو موجودیت می‌یافت و به حیات خود ادامه می‌داد. آناهید به مقوله دیگری ایزد بانوی مادر، ایزدبانوی باروری و جنگ نیز بود و شاهان از وی قدرت مملکت داری و غلبه بر دشمنان را طلب می‌کردند. پرستگاه‌های آناهید در یریزا، آرتاشات، آستیشاق و آرمایر قرار داشت و به موجب محبوبیت این ایزدبانو از غنی‌ترین پرستگاه‌ها محسوب می‌شد.

## آستقیك

آستقیك، دختر آر امازد ایزد پدر، ایزدبانوی عشق، زیبایی و شجاعت بود. آستقیك همسر واهانگن ایزد جنگ و پیروزی، دلیری، رعد و کشنده اژدها بود. نام آستقیك از واژه ارمني «آستق» به معنی ستاره مشتق شده است. در تارون برای ایزدبانو آستقیك پرستگاههایی ساخته شده بود. آستقیك در واسپوراکان نیز از ایزدبانوان محبوب بود و بسیاری از اماکن، تپه‌ها و کوههای مرتفع بنام او خوانده می‌شد. آستقیك را ایزدبانوی آب نیز می‌دانستند زیرا در جشنی که برای او برگزار می‌شود، آب بازی و آب‌پاشی نیز متداول بود. جشن ویژه آستقیك همه ساله با شکوه فراوان در پرستگاههای وی برپا می‌شد و «وارتاوار» خوانده می‌شد. این جشن امروز نیز میان ارمنیان رایج است و در ماه ژوئیه برگزار می‌شود. در باورهای اساطیری ارمنیان آستقیك و واهانگن از چهره‌های نورانی آسمانی به شمار می‌رفته‌اند.

## واهانگن اژدها افکن

واهانگن از ایزدان باستانی و بسیار محبوب ایزدستان اساطیری بوده است. او را ایزد شجاعت جنگاوری، رعد، نیرومندی مطلق، پیروزی، آتش و خورشید پنداشته‌اند. از آنجائیکه واهانگن ایزد اهداء کننده شجاعت بوده شاهان ارمنستان باستان از او دلآوری می‌طلبیدند. در برخی منابع تاریخی، واهانگن را بصورت انسانی



قلمداد و اورا فرزند تیلگران، پادشاه سلسله یرواندي دانسته اند. در باور ارمنیان باستان ، اژدها موجودی هولناک و خطرناک بود و هنگامی که طوفان می شد به آسمان می رفت و جلوی بارش باران را می گرفت و مانع تابش نور خورشید می شد. پس واهگان اژدها افکن با اژدها می جنگید، او را مغلوب می گرد و خورشید و باران را نجات می داد. این افسانه ارمني با پدیده های طبیعی مانند آب و دریاها ، رودها ، باران و طوفانها ، رعد و خشکسالی در ارتباط بوده است هرچند با گذشت زمان، کیش پرستش واهگان تحت تأثیر اساطیر ایرانی و هندی قرار گرفته ولی واهگان را بایستی از ایزدان ارمني دانست که پرستش این ایزد به ازمنه بسیار قدیم برمی گردد.

پرستگاه اصلي واهگان در آشتیشات از توابع تارون ارمنستان قرار داشته و " واهه وانیان" نامیده می شد.

جشن ویژه واهگان در روز هفتم ماه ارمني " ساهمی" برابر با پانزدهم ماه اکتبر میلادی، باشکوه فراوان برگزار می شد. درضمن، روز بیست وهفتم هرماه ارمني به واهگان اختصاص داشت و بنام او خوانده می شد.

## افسانه آرداشس و آرداواز

پیدایش این افسانه به قرنهای اول و دوم میلادی برمی گردد و در دوران پادشاهی تیکران اول به نقطه اوج خود می رسد و به واسطه ارزشی که داشته ، به عنوان ادامه داستان تیکران و آژدهاگ محسوب می شود. در واقع آغاز این افسانه با زمانی مصادف می شود که آرامنه در حال مبارزه با رومیها بودند. این افسانه از چند بخش تشکیل می شود:

**بخش اول: افسانه ((یرواند و سمبات))**

در زمان شکار، پادشاه سانادروک به طور ناگهانی کشته و یرواند به پادشاهی می رسد. یرواند با شك کردن به فرزندان سانادروک، تمام آنها را به قتل می رساند. از بین فرزندان سانادروک فقط آرداشس که شیرخواری بیش نبود توسط دایه اش نجات می یابد. پس از نجات او، دایه به سمبات که از مخالفان یرواند بود پیغام می فرستد و وی را از سلامت آرداشس با خبر می کند. سمبات به منظور مراقبت نزد او می رود و به صورت مخفی در میان چوپانان زندگی می کند. یرواند که طبیعی خشن داشت برای نابودی آرداشس تلاشهای بسیاری می کند، ولیکن کوششهای وی بی نتیجه می ماند. وقتی آرداشس به سن نوجوانی می رسد، همراه سمبات وارد ارمنستان شده و در مقابل یرواند به مبارزه می پردازد و در جنگ پیروز شده و یرواند را به قتل می رساند. بعد از این واقعه آرداشس به پادشاهی می رسد و پایتخت خود آرداشات را بنا می کند.

### بخش دوم: افسانه ((آرداشس و ساتنیک))

آلنها به قصد ویرانی با جمعیتی زیاد وارد ارمنستان می شوند. آرداشس سپاه خود را جمع و علیه آلنها وارد جنگ می شود. سپاه آرداشس فرزند پادشاه آلنها را گروگان گرفته و نزد وی می آورند. بدین ترتیب به منظور آزادی شاهزاده، آلنها درخواست صلح و دوستی می کنند و قسم می خورند دیگر به منظور جنگ و ویرانی قصد ارمنستان را نکنند، ولی آرداشس خواسته آنها را رد می کند. در این زمان ساتنیک جهت درخواست آزادی برادرش نزد پادشاه ارمني می رود و آرداشس با دیدن دختر زیبا و خوش صدا مجذوب وی شده و تصمیم می گیرد با او ازدواج کند و بدین سان بین دو سپاه عهدنامه صلح منعقد می شود.

### بخش سوم: افسانه ((آرداشس و آرداواز))

از ازدواج آرداشس و ساتنیک، آرداواز به دنیا می آید. آرداواز رشد کرده و به جوانی قوی وبرومند بدل می شود و به مرورزمان به پادشاه آرگاوان حسد می ورزد و از پدرش می خواهد حکومت آرگاوان را به وی واگذارد



کند و پادشاه نیز درخواست فرزندش را برآورده می سازد. پس از این حادثه، پادشاه آرگاوآن کمر قتل آرداشس را می بندد و بهمین منظور روزی او را به شام دعوت می کند ولی فرزند آرداشس از این توطئه مطلع شده و غوغا به راه می اندازد. این افسانه با مرگ آرداشس و به زنجیر در آمدن آرداوآزد به پایان می رسد. در هنگام مرگ آرداشس بسیاری خودکشی می کنند و این امر باعث نارضایتی شاهزاده می شود و چنین می گوید:

وقتی تو رفتی  
و تمام کشور را با خود بردی  
من روی این خرابه ها  
برای که پادشاهی کنم.

آرداشس نیز خشمگین شده و فرزندش را چنین نفرین می کند: چنانچه سوار اسب شوی و به شکار روی رود آزاد به سمت کوه ماسیس یلان تو را بگیرند و ببرند به رود آزاد، به سوی ماسیس. آنجا بمانی و روشنایی نبینی. نفرین پدر گریبانگیر فرزند می شود و آرداوآزد برای همیشه در غاری زیر زمین توسط یلان زندانی و به زنجیر کشیده می شود. سگهای وفادار آرداوآزد دائم در تلاش هستند تا زنجیرها را پاره کنند و او را از غار نجات دهند و به زندگی ملالت بار وی خاتمه بخشند، لیکن آهنگران چکش بدست گرفته و بر روی زنجیرها می کوبند تا آنها را محکم تر سازند.

## افسانه ها

### ساسونتسی داویت

داستان حماسی- افسانه ای ساسونتسی داویت که به "شجاعان ساسون"، "سرای دلیران"، "سرای بزرگان" و "پهلوانان ساسون" نیز شهرت دارد شاهکار خلاقیت هنری شفاهی توده های مردم ارمنی در اعصار گوناگون تاریخ است. اگرچه داویت به ساسونتسی یعنی اهل ساسون ملقب شده اما در حقیقت قهرمان ملی - حماسی سراسر ارمنستان و همه ملت ارمنی است. این اثر حماسی - افسانه از چهار قسمت یا آنگونه که در خود داستان آمده از چهار شاخه تشکیل شده است که قسمت پاشاخه سوم آن هسته مرکزی اثر است و به شرح پهلوانی های داویت می پردازد که نسل سوم پهلوانان افسانه است. این قهرمان بیش از دیگر قهرمانان بازتاب آرزوها و امیدها و دلبستگی های مردم بوده و در ذهن خلاق مردم با ویژگی های والای انسانی و مردمی پرورش یافته است.

نخستین سراینندگان این اثر، آنگونه که از بررسی ساختار داستانی و ویژگی های زبان شناسانه برمی آید، سالخوردگان یعنی پیرمردان و پیرزنان بوده اند و داستان را با گویش های مختلف زبان ارمنی که در مناطقی مانند "موکس"، "موش"، "ساسون" با آنها تکلم می شده و نیز با گویشهای موسوم به آراتی نقل کرده اند. نسخه های گوناگونی از این اثر در دست است که در برخی از بندهای آنها زبان و قواعد شعری مثل قافیه بندی و رعایت وزن نیز مشهود می باشد؛ ولی اثر در کل خود منظوم نیست. تنها نواخت های کلامی و آهنگ واژه ها تا حدود زیادی مراعات شده است و داستان به گونه ای آهنگین روایت می شود و گاه ویژگی های زبانی یک گویش که اغلب با دیگر گویش های تفاوت های فاحشی دارد بیش از پیش خودنمایی می کند.

قهرمانان حماسه با آنکه منشأ فوق طبیعی دارند و با ویژگی های جسمانی و روانی و رفتاری خود شخصیت هایی غیر واقعی هستند اما دارای ماهیتی عمیقاً انسانی اند. این قهرمانان شخصیت های زنده ای هستند که دارای دلیری های فوق بشری اند و رشادت هایی افسانه ای از خود نشان می دهند، اما در عین حال دارای ضعف های انسان خاکی نیز هستند. در جاهائی که زندگی زمینی این پهلوانان حماسی تصویر می شود نه تنها اعجاز آفرینی های آنان با جزئیات کامل ترسیم می شود، بلکه احساس های انسانی آنان نیز مورد توجه قرار می گیرد. قهرمانان افسانه، اعجاز آفرینی می کنند، چرا که مصالح ملی چنین ایجاب



می کند؛ چراکه در خود توان انجام اینگونه اعمال اعجازآمیز را می بیند؛ اما اینگونه کارها هیچ مزیتی برای آنان در پی ندارد و قهرمانان به دلیل توان انجام این اعجازها رابطه خود را با مردم نمی گسلند. پهلوانان حماسه پس از آنکه پا به سن نیز می گذارند پاکي و بی آلابشی کودکانه روح خود را از دست نمی دهند و با صداقت ذاتی خود به هر ندای حق طلبانه ای بی درنگ پاسخ مثبت می دهند.

ساناسار پهلوان اصلی شاخه نخست داستان چه به دلیل نحوه بوجود آمدنش در قصه و چه به دلیل اعمال قهرمانی خود پیوند تنگاتنگی با افسانه های کهن دارد. این پهلوان تجسم انسانی با نیروی بی پایان یکی از عناصر طبیعی یعنی آب است و به نوعی با کیش پرستش آب که در میان ارمنی های ازمنه باستان متداول بوده، بستگی دارد. او که از آب بوجود می آید ساز و برگ رزمی، شمشیر صاعقه بار و اسب پرنده و آتشناک خود را نیز از آب دریافت می کند. اسبی که هم ساناسار و هم پهلوان نسل های بعد از او، یعنی مهر بزرگ، داویت و مهر کوچک را نیز در جنگ ها یاری می کند و بسیاری اعمال شگفت انگیز از خود بروز می دهد. این اسب قادر است به زبان انسان با قهرمانان سخن گوید، تندتر از باد پرواز کند، از اعماق دریا تا به آفتاب اوج گیرد و لشکریان دشمن را به ضرب لگد و دم خود درو کند و سوار خود را از هر مهلکه ای نجات دهد.

قهرمان مرکزی شاخه 'دوم افسانه' "ساسونتسی داویت" مهر شیرافکن ملقب می شود. این قهرمان فرزند ساناسار است و استعداد فوق بشری نیرو گرفتن از آب و همینطور استفاده از سلاح و اسب معجزه گر را نیز از پدر خود به ارث می برد. او که موجودی شکست ناپذیر است در پهنه حیات انسانی دچار ضعف های بشری می گردد. ولی از آنجایی که همین ضعف ها را پسر او یعنی داویت نیز از خود نشان می دهد، انسان دچار این تردید می شود که نکند آفرینندگان اثر برای تداوم منطقی داستان و خلق شخصیت های ضروری داستانی، یا به تعبیری امروزی، برای آفریدن شخصیتهای جدید الزامی در تداوم داستان و دادن نقش های ویژه به آنها، به رغم خواست و تمایل خود، ناگزیر شده اند این ضعف ها را در قهرمانان خود بپذیرند. همچنانکه منطق داستان حکم می کند باغدا سار، برادر کوچک ساناسار، باید اجاق کور باشد.

پهلوان عمده شاخه سوم داستان و در واقع قهرمان اصلی اثر "ساسونتسی داویت" است. داویت علاوه بر ویژگی های استثنائی شخصی، مشخصه های عمده پهلوانان نسل های پیش از خود را نیز یکجا دارا است. در واقع می توان گفت مردم در روند خلق این اثر افسانه ای - حماسی کوشیده اند تا همه آن ویژگی های جسمانی - روانی را که از یک انسان آرمانی انتظار داشته اند به داویت ببخشند و او را به مثابه انسانی کامل که شایسته تحسین است، در قلوب آیندگان جاودانه سازند.

گذشت و بزرگی روح و بلند نظری از ارکان اصلی شخصیت این پهلوان حماسی است و این خصیصه به بهترین گونه در صحنه 'نبرد ملک مصر و داویت متجلی می شود. ملک مصر پیشنهاد می کند نفری سه ضربه به دیگری وارد آورند. داویت می پذیرد و حتی گزینش نوع سلاح را نیز به ملک وا می گذارد. سپس با دلاوری فوق بشری در برابر ضربه های سهمناک گرز ملک چون کوه استوار می ماند و خم به ابرو نمی آورد، اما هنگامی که نوبت به او می رسد تا سه ضربه بر ملک وارد آورد، یکی از ضربه ها را بنا به خواهش مادر ملک مصر که مدتی نیز به داویت شیر داده، به او می بخشد. ضربه دوم را هم به پاس مهربانی هائی که خواهر ملک به هنگام کودکی در حق او روا داشته، به ملک می بخشد و هیچ اضطراب و دغدغه ای به خود راه نمی دهد که اگر ضربه سوم، یا در واقع تنها ضربه وی، کاری نبود، چه پیش خواهد آمد. این گذشت و بزرگی روح داویت بی تردید از ایمان او به پیروزی نشأت می گیرد و این ایمان نیز ریشه در عشق و علاقه وی به میهن و مردمش دارد.

ویژگی دیگر شخصیت داویت این است که حتی در نبرد با دشمن کینه توز و خون آشام نیز به فکر سوء استفاده از موقعیت ها نیست و به دشمن که آمادگی رزمی ندارد شیخون نمی زند. بلکه با صدای بلند آواز سر می دهد: "آهای! هر که خواب است بیدار باشد. هر که بیدار است اسب خود را زین کند. هر که اسبش را زین کرده است، سلاح بردارد. هر که سلاح بر کمر بسته است سوار اسب شود و به میدان آید. تا مبدا کسی بگوید که داویت دزدانه آمد و دزدانه رفت."



قهرمان شاخه چهارم يا آخرين قسمت اثر حماسي افسانه اي "ساسونتسي داويت" مهر كوچك پسر داويت است. او كه با نفرين پدر ناميرا و بي وارث و تنها مانده است از سرزميني به سرزميني ديگر مي رود تا عدالت را در همه جا بگستراند. اما ديري نمي پايد كه مستأصل مي شود و ديگر قدرت مبارزه بر ضد بي عدالتي را از دست مي دهد. حتي خاك نيزتوان تحمل سنگيني او را ندارد. سرانجام به ضرب شمشير صاعقه بار، در صخره شكافي مي گشايد و خود و اسبش در دل سنگ پنهان مي شوند و سالي دوبار از دل سنگ بدر مي آيند روي زمين به گشت و گذار مي پردازند.

پهلوانان حماسه با آنكه همگي از تبار شاهان هستند ماهيتي مردمي دارند و عملا بر ضد شاهان و دشمنان مردم قيام مي كنند و با آنكه از اقتداري فزون تر از اقتدار هر شاه برخوردارند، هيچگاه همبستگي عميق خود را با مردم از دست نمي دهند و پيوسته از حقوق مردم دفاع مي كنند و از سوي آنان مورد حمايت قرار مي گيرند.

"ساسونتسي داويت" برخلاف نظريه برخي پژوهشگران ارمني كه اين اثر را داراي ماهيت و جوهر فتودالي و اشرفي مي دانند، يك اثر حماسي - افسانه اي بسيار مردمي است و ريشه در سنت ها، باورها، آرمان ها، آرزو ها و اميدهاي ستمديده ترين اقشار ملت ارمني دارد و از نيازهاي تاريخي همين قشرها نيز سرچشمه گرفته است. يكي از ترديد ناپذيرترين دلايل اين مدعا زبان داستان است. زبان داستان در همه گونه ها زبان گفتاري مردم ساده شهر و روستاست و تمثيل ها و تصاوير آن از زندگي عادي عامه مردم برگرفته شده است. از مجالس و ضيافت هاي اشرافي و درباري در اين اثر هيچ نشانه اي نيست. حتي شاهدخت ها نيز پس از ازدواج با پهلوانان قصه، زندگي ساده مردم عادي را در پيش مي گيرند و هيچ مزيتي نسبت به ديگران ندارند. پهلوانان نيز هرگز سلطنت را نمي پذيرند و مانند مردم عادي به زندگي خود ادامه مي دهند.

## افسانه آرداشس و آرداواز

پيدايش اين افسانه به قرن هاي اول و دوم ميلادي برمي گردد و در دوران پادشاهي تيكران اول به نقطه اوج خود مي رسد و به واسطه ارزشي كه داشته ، به عنوان ادامه داستان تيكران و آرداهاگ محسوب مي شود. در واقع آغاز اين افسانه با زماني مصادف مي شود كه آرامنه در حال مبارزه با روميها بودند. اين افسانه از چند بخش تشكيل مي شود:

### بخش اول: افسانه ((يرواند و سمبات))

در زمان شكار، پادشاه سانادروك به طور ناگهاني كشته و يرواند به پادشاهي مي رسد. يرواند با شك كردن به فرزندان سانادروك، تمام آنها را به قتل مي رساند. از بين فرزندان سانادرك فقط آرداشس كه شيرخواري بيش نبود توسط دايه اش نجات مي يابد. پس از نجات او، دايه به سمبات كه از مخالفان يرواند بود پيغام مي فرستد و وي را از سلامت آرداشس با خير مي كند. سمبات به منظور مراقبت نزد او مي رود و به صورت مخفي درميان چوپانان زندگي مي كند. يرواند كه طبعي خشن داشت براي نابودي آرداشس تلاشهاي بسياري مي كند، وليكن كوششهاي وي بي نتيجه مي ماند. وقتي آرداشس به سن نوجواني مي رسد، همراه سمبات وارد ارمنستان شده و در مقابل يرواند به مبارزه مي پردازد و در جنگ پيروز شده و يرواند را به قتل مي رساند. بعد از اين واقعه آرداشس به پادشاهي مي رسد و پايخت خود آرداشات را بنا مي كند.

### بخش دوم: افسانه ((آرداشس و ساتنيك))

آلانها به قصد ويراني با جمعيتي زياد وارد ارمنستان مي شوند. آرداشس سپاه خود را جمع و عليه آلانها وارد جنگ مي شود. سپاه آرداشس فرزند پادشاه آلانها را گروگان گرفته و نزد وي مي آورند. بدین ترتيب به منظور



آزادي شاهزاده، آلانها درخواست صلح و دوستي مي کنند و قسم مي خورند ديگر به منظور جنگ و ويراني قصد ارمنستان را نکنند، ولي آرداشس خواسته آنها را رد مي کند. در اين زمان ساتنيک جهت درخواست آزادي برادرش نزد پادشاه ارمني مي رود و آرداشس با ديدن دختر زيبا و خوش صدا مجذوب وي شده و تصميم مي گيرد با او ازدواج کند و بدین سان بين دو سپاه عهدنامه صلح منعقد مي شود.

### بخش سوم: افسانه ((آرداشس و آرداواز))

از ازدواج آرداشس و ساتنيک، آرداواز به دنيا مي آيد. آرداواز رشد کرده و به جواني قوي و برومند بدل مي شود و به مرور زمان به پادشاه آرگاوان حسد مي ورزد و از پدرش مي خواهد حکومت آرگاوان را به وي واگذارد کند و پادشاه نيز درخواست فرزندش را برآورده مي سازد. پس از اين حادثه، پادشاه آرگاوان کمر قتل آرداشس را مي بندد و بهمين منظور روزي او را به شام دعوت مي کند ولي فرزند آرداشس از اين توطئه مطلع شده و غوغا به راه مي اندازند. اين افسانه با مرگ آرداشس و به زنجير در آمدن آرداواز به پايان مي رسد. در هنگام مرگ آرداشس بسياري خودکشي مي کنند و اين امر باعث نارضايتي شاهزاده مي شود و چنين مي گويد:

وقتي تو رفتي  
و تمام کشور را با خود بردي  
من روي اين خرابه ها  
براي که پادشاهي کنم.

آرداشس نيز خشمگين شده و فرزندش را چنين نفرين مي کند: چنانچه سوار اسب شوي و به شکار روي از رود آزاد به سمت کوه ماسيس يلان تو را بگيرند و ببرند به رود آزاد، به سوي ماسيس. آنجا بماني و روشنايي نبيني. نفرين پدر گريبانگير فرزند مي شود و ارداواز براي هميشه در غاري زير زمين توسط يلان زنداني و به زنجيرکشيده مي شود. سگهاي وفادار آرداواز دائم در تلاش هستند تا زنجيرها را پاره کنند و او را از غار نجات دهند و به زندگي ملالت بار وي خاتمه بخشند، ليکن آهنگران چکش بدست گرفته و بر روي زنجيرها مي کوبند تا آنها را محکم تر سازند.

### تيگران و جنگ ازدها

اين افسانه به تيگران، پادشاه سلسله يرواندي، منسوب است که عليه آخرين پادشاه ماد آزدهاک (اژي دهاک يعني ازدها در زبان ارمني) با کوروش پارسي متحد و در ميدان نبرد آزدهاک را به قتل رساند. تيگران از شجاع ترين و تواناترين پادشاهان ارمنستان بود. او نه تنها براي سرنگوني مادها با کوروش متحد بود بلکه مدتي نيز بر يونانيان تسلط يافت و توانست ارمنستان را توسعه بخشد. در ابتدا روابط تيگران با آزدهاک خوب بود و حتي خواهرش تيگرانوهي را به همسري آزدهاک درآورد. آزدهاک برآين باور بود که خويشاوندي با تيگران باعث تحقق آرمان ديرينه اش يعني کشتن تيگران مي شد.

شبي سراسيمه آزدهاک از خواب پرديد و آنچنان از خوابي که ديده بود وحشت زده شد که فوراً آن را با مشاورين خود درميان گذاشت. در خواب، آزدهاک خود را در سرزميني ناشناس، درکنار کوهي پوشيده از يخ ديده بود که گویا آن سرزمين ارمنستان بود. برقله کوه، زني بلندقامت با رخساري گلگون و لباسي ارغواني وضع حمل مي کرد. از او سه بهادر کامل و بالغ به دنيا آمدند. بهادر اول سوار بر شير به غرب مي تاخت، بهادر دوم سوار بر پلنگ به شمال، و اما بهادر سوم سوار بر ازدهائي عجيب الخلقه به قصر آزدهاک نزديک مي شد. در آن موقع ما مشغول ستايش ايزدان بوديم و انگار اوقصد شکستن ايزدان ما را داشت. اما





من به مقابله با او پرداختم و در ابتدا هر دو مجروح شدیم ولی بالاخره من مغلوب او شدم و تعبیر این خواب چیزی جز پیروزی تیگران ارمني بر مادها نبود.

تیگران سپاه عظیمی از گرجستان، کاپادوکیه، هایک بزرگ و کوچک، آقونک گردآورد و به سمت سرزمین ماد به حرکت درآمد. بین دو سپاه جنگ سختی درگرفت و تیگران آزداهاک را به قتل رسانید و بدین ترتیب پیروزی نصیب تیگران شد. به نقل از مورخ نامی ارمني موسس خورنی این افسانه نشأت گرفته از مستندات و وقایع تاریخی است و ترانه های تاریخی اهالی ایالت گقتان گواهی بر این مدعی است.

## افسانه آرا گقتسیک و شامیرام

پس از مرگ آرام، فرزندش آرا به حکومت رسید و تمامی اختیارات آرام از طرف نینوس به وی واگذار شد. از سوی دیگر، بعد از مرگ نینوس، شامیرام ملکه آشور شد. شامیرام زنی هوس ران بود و باشنیدن وصف زیبایی آرا از هیچ تلاشی برای بدست آوردن آرا گقتسیک (آرای زیبا) و کشانیدنش به سرزمین آشور فروگذار نکرد. ولی کوششهای او بی نتیجه ماند و این امر باعث خشم شدید شامیرام شد. پس با لشکری عظیم به ارمنستان حمله کرد و به سرداران خود سپرد که آرا را زنده دستگیر و به نزد او آورند. در جنگ ارمنیان شکست خوردند و آرا نیز بدست سربازان شامیرام کشته شد. به دستور شامیرام، جسد آرا را بر ایوان قصر قرار دادند و شامیرام برای آرام کردن سربازان ارمني که به خونخواهی آرا برخاسته بودند ابراز داشت که از ایزدانش خواسته زخمهای آرا را التیام و او را زنده کنند. شامیرام آنقدر جسد آرا را نگه داشت که جسد فاسد شد، پس جسد را در گودالی افکندند و رویش را پوشانیدند و برای فریب سپاه ارمنستان، شخصی از مقربین خود را با لباس مبدل میان سپاهیان ارمني فرستاد و گفت ایزدان آرا را زنده کرده اند و ذبح و قربانی به تجلیل از ایزدان خود پرداخت و به این صورت توانست خشم ارمنیان را بخواباند.

افسانه های بسیاری در مورد شامیرام نقل شده و حتی برخی از شهرها، رودها و آبراه ها در ارمنستان باستان بنام شامیرام خوانده می شد مثلاً شهر وان به شامیراماکرت شهرت داشت.

## افسانه هایک و بل

به جرات میتوان گفت که یکی از افسانه هایی که اولین صفحات کتب تاریخ ارمنستان را به خود اختصاص داده است افسانه "هایک و بل" است. این افسانه شرح مبارزات و مقاومت های ساکنین اولیه ارمنستان یعنی اقوام "هایاسا" و "خالد" هادربرابر حکومت آشور بوده است. افسانه هایک و بل به روایت موسس خورنی مورخ نامی ارمني قرن پنجم به شرح زیر میباشد: خدایان اولیه مخوف و مهیب بودند و به همین علت از ایشان نسل دلیرمردانی چون هایک بوجود آمد. هایک کمانکشی قوی هیکل بود که در کمانکشی شهره خاص و عام بود و باکسانی که می خواستند دلاوران راتحت سلطه خود درآورند مبارزه می نمود. از این رو با بل که سرزمین وی را تحت فرمان خود درآورده بود به مبارزه برخاست، پس فرزندان و نوادگان خود را برگرفت و سرزمین بابل را ترک و در دامنه کوه های آزارات سکني گزید. بل که در صدد گسترش هرچه بیشتر محدودده حکومت خود بود یکی از فرزندانش را به همراه یکی از جمگجویانش به نزد هایک فرستاد تا به وی پیشنهاد اطاعت از بل نماید تا صلح و آرامش به منطقه برگردد. هایک از پذیرش این پیشنهاد سرباززدو میان هایک و بل جنگی سخت درگرفت. بسیاری از دلیرمردان در صحنه کارزار از پای درآمدند و بل دچار وحشت شد و عقب نشینی کرد و به تپه ای که از آن فرود آمده بود پناه برد تا در انتظار نیروهای کمکی بماند. هایک که از هدف بل مطلع بود چله کمان بزرگ خود را با تمام قدرت تا جائیکه جاداشت کشید و تیری رها شد و زره بل را سوراخ و در قلب بل فرورفت و بدین ترتیب براستبداد و خودکامگی وی خاتمه بخشید. به موجب این پیروزی، در محل کارزار آبادی بناشد و هایک نام



گرفت . امروزه به اين مكان هايوتس تزور(دره ارامنه) مي گویند و تپه اي كه بل و لشگریانش در آن مكان به قتل رسیدند گرزمانك (گورستان) خوانده مي شود. به روايتي نام ملي ارامنه ((هاي )) به زبان ارمني و ((هايستان)) به معني ارمنستان از نام ((هايك)) ریشه مي گیرد.